

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: یوری کونتسوف (Yuri KUZNETSOV)، خاورشناس، کارشناس مسائل بین‌المللی
برگردان: ا.م. شیری
۰۴ مارچ ۲۰۲۵

امپریالیسم امریکا در دوره دونالد ترامپ



اجرای آهنگ‌های کهنه به سبک جدید؟

نحوه درک صحیح لفاظی تغییر یافته

[«گرگ اگر از گرگ بودنش دست بردارد، درنده‌خونی‌اش را ترک نمی‌کند». امپریالیسم به طور کلی، به ویژه، امپریالیسم امریکا نیز به همین ترتیب. امیدواری به تغییر ماهیت امپریالیسم توهم است.] - شیری

تشخیص سیاست خارجی کاخ سفید در دوره دونالد ترامپ دشوار شده است. از یک سو پرچم، نشان و سایر نمادها و صفات امریکا در جای خود قرار دارد. نشانی سازمان سیا، آژانس امنیت ملی و اداره تحقیقات فدرال تغییر نیافته است. اما با اولویت‌ها همه چیز پیچیده‌تر شده است. اظهارات ترامپ، ونس و ماسک، حامیان جهانی‌گرایی و اتلانسیسم را در بهت و حیرت فرو برده است. سخنرانی جفری ساکس، اقتصاددان مشهور امریکایی در پارلمان اروپا و البته، هیاهو با زلنسکی در ۲۸ فبروری در کاخ سفید نیز به این اختلاف دامن زد.

به گفته ساکس، امریکا و همه دولت‌های آن در طول بیش از ۳۰ سال گذشته کاملاً آگاهانه جنگ‌ها را دامن زده‌اند، کودتاها و درگیری‌های داخلی را در سراسر جهان برانگیخته‌اند. این سیاست نومحافظه‌کاران که تحت تأثیر شدید «نظریه‌بازی» و ایده‌های مربوط به نقش مسیحائی امریکا بودند، واشنگتن را از انجام مذاکره با هر طرفی، از جمله مذاکره با مسکو، محروم می‌کرد.

امروز اگر سخنان ساکس و سیاست دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا را بر اساس سخنان او باور کنیم، با امریکای «جدید» مواجه می‌شویم که با رد «نظریه‌بازی» (یک اصطلاح قابل بحث، ابداعی غرب) و مسیحیت خونین شبیه به تعصب واقعی، به جایی رسیده است که در متن آن، حتی «تروریسم بین‌المللی» نیز حداقل به این دلیل که هیچ سازمان تروریستی، حتی در رؤیاهای خود، نمی‌تواند تمام قدرت دولت آمریکا را با ساختارهای اطلاعاتی و شرکای وفادار خود در مقیاس جهانی در اختیار داشته باشد، یک پدیده ناچیز یا زودگذر به نظر می‌رسد. آمریکا به بدترین حالت یک امپراتوری تبدیل شده است.

بله، ممکن است امروز یک چشم‌انداز و نظم سیاسی بین‌المللی اساساً متفاوت در برابر چشمان ما ظاهر شود. در اصل، جهان در طول اندکی بیش از ۷۵ سال از عمر خود، اگر ظهور بلوک ناتو را به عنوان نقطه شروع در نظر بگیریم، توسعه در الگوی مختصات نظام دو قطبی معمول متوقف شده است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که خود آمریکا در حال حاضر تحت فشار مدل لیبرال-جهانی‌گرایی توسعه جهان قرار گرفته است. در هر صورت، به نظر می‌رسد پس از ابراز همبستگی علنی واشنگتن و متحدش اورشلیم غربی در قبال مسکو در جریان تصویب آخرین قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در مورد اوکراین، دلایل هر چه کمتری برای فکر کردن به جز این وجود دارد. وسوسه برزگی برای باور و اعتماد به روندهای جدید بدون بررسی و نگاه به گذشته وجود دارد. سخنرانی جیمز دیوید ونس، معاون رئیس جمهور آمریکا در کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۲۵، به قدری کافی بود که ما در سال‌های اخیر شاهد چنین سخنرانی در غرب نبوده‌ایم.

البته، سخنان و پیام هیجان‌انگیز معاون رئیس جمهور آمریکا خطاب به نخبگان جهان در این کنفرانس، در همه جا، از جمله، در کشورهای آسیایی و افریقایی، خاورمیانه و خاور دور شنیده شد. شاید آن‌ها تا حدودی نفس راحتی کشیدند، اگرچه نه به اندازه جامعه خسته از درگیری روسیه. اما یک نکته وجود دارد که توجه به آن نباید باعث آرامش روسیه و یا شرق بشود. موضوع این است.

دو راه برای فهم و درک رویکردهای عمومی امریکائی در خصوص واکنش‌ها یا خودزنی‌ها وجود دارد. راه اول ساده است: تحسین آینده‌نگرانه ترامپ، تاجر کارکنه، اما فاقد تجربه سیاسی کافی، که به نظر می‌رسد برای متوقف کردن درگیری روسیه و اوکراین سعی می‌کند. یا حداقل، موجب به وجود آمدن چنین تصویری در جامعه جهانی می‌شود. در عین حال، او تمام موارد منفی را به پای اشتباهات و جنایات دولت‌های گذشته و موارد به طور عینی مثبت را به پای تیم خود می‌نویسد.

اما راه دوم و بسیار کم طرفدار برای درک واقعیت سیاسی بین‌المللی وجود دارد و آن، عبارت است از دیدن چگونگی اجماع درون نخبگان در واشنگتن. بدان جهت کم طرفدار است، که یک راه ساده برای درک فرآیندهای جاری نشان نمی‌دهد و در عین حال، قادر است هر خواننده‌ای را که برای کشف حقیقت تلاش می‌کند، در یأس فرو ببرد.

سعی می‌کنیم بفهمیم که «ترامپ جادویی» وجود ندارد. **واقعیت این است که علانم و نشانه‌های خاصی از تغییر سیاست خارجی آمریکا در قبال اروپا، فرآتلانتیک (ناتو)، روسیه و چین خیلی وقت پیش از صعود ترمپیست‌ها به بالاترین رده‌های قدرت مشاهده شد.** بنابراین، بیانیید نگاهی بیندازیم به موضوعاتی که اجماع درون نخبگانی را تشکیل می‌دهند. اولین مورد، به طور مشروط عبارت است از جدائی آمریکا از اروپا در امتداد خط فرآتلانتیک. حتی در دوره ریاست جمهوری جو بایدن، رئیس جمهور سابق، مشخص شد که راه واشنگتن و بروکسل یکی نیست. در سال ۲۰۲۱، یک نسخه منطقه‌ای ناتو در منطقه آسیا-اقیانوسیه به نام پیمان آکوس، متشکل از آمریکا، انگلیس و استرالیا ظهور کرد.

حتی در آن زمان، امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه که همراه با آلمان رهبر اتحادیه اروپا محسوب می‌شود، «مرگ مغزی» این اتحاد را اعلام کرد. ضمن این، او گفت این ایده که اروپا باید به فکر ایجاد ارتش خود باشد، بسیار خوب است. زیرا، قالب قبلی تعامل در اتحاد آتلانتیک شمالی «در هوا معلق است». نه تنها فرانسه و آلمان، بلکه سایر بازیگران اروپایی نیز که اکثراً اعضای ناتو هستند، با ظهور آکوس در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند که البته از چشم نخبگان اروپایی دور نماند. رویه آشکارا غیر «متحدانه» در اطلاع دادن به متحدان «پس از این واقعیت»، به این دلیل نیز توهین‌آمیز به نظر می‌رسید که استرالیا دقیقاً به دلیل مشارکت خود در پیمان جدید، قرارداد چند میلیارد دلاری با پارسی‌ها برای عرضه تحت‌البحری‌ها را لغو کرد.

علاوه بر این، از بسیاری جهات، این فرآیند جهت خاصی را برای انشعاب در داخل غرب جمعی تعیین کرد و به رویداد مهم دیگری انجامید. در سال ۲۰۲۲، به ابتکار همین مکرون، یک «بازیگر علی‌البدل» اتحادیه اروپا در قالب به اصطلاح «جامعه سیاسی اروپا» به صحنه تئاتر سیاسی اروپا آورده شد. اهداف آن به طور رسمی و اسمی، تقویت بحث سیاسی بین اتحادیه اروپا و نامزدهای احتمالی پیوستن به اتحادیه اروپا اعلام شد. به موازات این روند، سرمایه‌گذاری چینی‌ها در اروپا و همچنین انتقال برخی ظرفیت‌ها از دنیای قدیم به چین در حد قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. به گونه‌ای که رهبران اروپایی آن را تقویت کردند.

از قضا، مخالفت با بیجینگ به طور مشروط، موضوع دوم اجماع درون نخبگانی در واشنگتن است. به نظر کارشناسان چینی، خط هدفمند و به طور کلی منسجم امریکا که در زمان بارک اوباما آغاز شد، گواه این امر است. بدون غرق شدن در چنین گذشته نگری، توجه به این نکته اصلی حائز اهمیت است، که حتی پس از تغییر رؤسای کاخ سفید در جنوری ۲۰۲۱ از ترمپ به بایدن، بُردار و شیب ضد چینی نه تنها تغییر نکرد، بلکه به عکس، شدت افزایش یافت. بیشتر صحبت‌ها روی جنگ تجاری بین کشورها متمرکز شد. با این حال، جنگ‌های ترکیبی بین واشنگتن و بیجینگ مدت‌ها قبل از ورود ترمپ به دفتر بیضی، به طور مثال، به شکل تشدید دائمی تشنج‌ها در اطراف تایوان شروع شد.

تا فبروری ۲۰۲۵، موضوع اصلی، یعنی امتناع امریکا از همکاری نزدیک با اروپا و مسیر مقابله با چین به عنوان اجزای یک روند، نه تنها متناقض نیستند، بلکه در صورت لزوم مکمل یکدیگر هستند، کاملاً آشکار شد. امریکا فقط با محروم کردن این دو بازیگر از فرصت تعامل مؤثر با یک دیگر می‌تواند چین و اتحادیه اروپا را تضعیف کند. علاوه بر این، ترمپ به طور مداوم تأکید می‌کند که خط او برای پایان دادن به درگیری در اروپای شرقی چیزی بیش از اجزای سیاست امریکا برای تغییر تلاش‌های واشنگتن به مقابله با «خطر چین» نیست. به عبارت ساده‌تر، چرخ رویارویی مسلحانه که با میدان خونین ۲۰۱۳-۲۰۱۴ به چرخش درآوردند، نه به دلیل عذاب‌های وجدانی و اخلاقی دونالد ترمپ، نه به دلیل عذاب‌های اخلاقی ناشی از شناخت ماهیت نادرست اقدامات پیشینیان خود، باید به نحوی متوقف شود. علاوه بر این، اگرچه رویکردهای اسلاف ترمپ توسط همان اقتصاددان ساکس رد شده است، طراحان آن‌ها، البته که در دادگاه حاضر نخواهند شد...

به نظر می‌رسد امریکائی‌ها به محض این که متوجه شدند درگیری‌ها خود را فرسوده کرده و اهداف از قبل تعیین شده توسط آن‌ها محقق شده است، مسیر سیاست خارجی خود را کاملاً برنامهریزی کردند. با وجود عدم امضای سند توسعه فلزات کمیاب، با ارائه اسنادی به رژیم زلنسکی (البته در صورت زنده ماندن او) یا نوعی زلورنی که نتواند آن‌ها را رد کند، بازگشت به آن امکان‌پذیر خواهد بود. علاوه بر این، نزدیکی روسیه و چین را «دولت پنهان» به عنوان یک روند خطرناک برای امریکا تلقی می‌کند. در صداقت استاد اقتصاد که ماهیت امپریالیسم امریکا و پیشینه درگیری در اوکراین سابق را به طور آشکار توضیح داد، جای تردید نیست. او شخصاً امکان داشت سیاست‌های تهاجمی امریکا در

سه دهه گذشته را مطرح نکند و حتی می‌توانست سه سال پیش، همانطور که او در پارلمان اروپا گفت، از رویارویی فزاینده جلوگیری کند. کاخ سفید نیز بخوبی می‌توانست سه سال پس از شروع عملیات نظامی ویژه، برای این عملکرد غیرقابل انکار تاریخی، به او چراغ سبز نشان دهد. با این حال، این که امریکائی‌ها مسیر اصلی خود - عقب نشینی‌های تاکتیکی و شوک‌های ترمپی را صرفاً برای تظاهر پی می‌گیرند، موضوع اصلی را تغییر نمی‌دهد. برای امریکا که همواره به فکر پول است، به هیچ وجه نگران سرنوشت آوراسیا و مردم آن نیست. در حالت ایده‌آل، امریکائی‌ها رویای رو در رو قرار دادن بازیگران اصلی آوراسیا را در سر می‌پرورانند.

این به تثبیت سومین ایده دم و دستگاه واشنگتن که ماهیت آن در تلاش برای استفاده از ظرفیت هند علیه چین و روسیه خلاصه می‌شود، می‌انجامد. به طوری که ترمپ در جریان صحبت‌های اخیر با نارندرا مودی، نخست وزیر هند، در ادامه خط سلف خود، از ایجاد یک مسیر تجاری بین‌المللی از هند به امریکا از طریق اسرائیل خبر داد. اما همه چیز در جهت هند کمی زودتر، زمانی شروع شد که بایدن در تابستان ۲۰۲۳، در جریان سفر رسمی رهبر هند، علناً دهلی نو را متحد ستراتیژیک امریکا در جنوب آسیا خواند. علاوه بر این، در آن جلسه به یاد ماندنی، هیچ چیز مانع از شرکت ایلان ماسک، «ترمیپست» اصلی نشد. او در باره سرمایه‌گذاری‌های فراوان تسلا در هند صحبت کرد. همان وقت، از قضا، گام‌های مشترک بعدی امریکا و هند، از جمله، همان گذرگاه بین‌المللی از هند به امریکا از طریق اسرائیل (*) مورد بحث قرار گرفت، که اتفاقاً اولین بار نه توسط دونالد ترمپ، بلکه توسط جو بایدن، در اجلاس سران گروه ۲۰ در هند مطرح شد.

به طور قطع، همه موارد فوق به ما امکان می‌دهد تا تحولات سیاست خارجی امریکا در دوره ترمپ را که می‌تواند با کسانی که تسلیم چنین احساسات و امیدهای غیرواقعی می‌شوند، بی‌رحمانه شوخی کند، بدون توهامات بی مورد و انتظارات «بیش از حد» ارزیابی کنیم.

بنیاد فرهنگ ستراتیژیک

مطلب مرتبط:

- (*) آبراه بن گوریون ادامه پروژه‌های امریکا در خاورمیانه

۱۳ اسفند-حوت ۱۴۰۳